

دری زدایی، کوششی در راستای عظمت طلبی

قبل از همه باید شرحی از پیش زمینه های داستان واژه، ویژه، پوهنتون، دانشگاه و بقیه چیزهایی ارائه کنم که این متن در پیوند با آنها نوشته شده. به تاریخ ۲۸ جنوری نوشته ای تحت عنوان «امارت طالبانی، غده سرطانی ای که آن را باید از ریشه برکند» از دست این قلم در وبسایت «آریانا افغانستان» به نشر رسید. دو روز بعد شخصی بنام محمد داود مومند به ظاهر نقدی بر آن نوشت که بدون شبیه نمودار اضطراب او از عنوان و متن آن مقال بود. موصوف در جایی گفته بود:

«باید بدانید که طالبان تحت همچو اعتقاد دینی ولو که نادرست و بد تلقی گردد، به عمل جان نثاری و انتحاری مبادرت میورزند و به قدرت همین اعتقاد غیر قابل تصور، مدت بیست سال با قوای اشغالگر ناتو و مزدوران داخلی شان و تمام احزاب مفسد جهادی جنگیدند و در نتیجه بر اریکه قدرت نشستند. هر که آب از دم شمشیر خورد نوشش باد».

در پاسخ او نگاشتم:

«طالبان جز نوکران زرخرید سازمان «سیا» ی امریکا، «آی اس آی» پاکستان و «اس ای اس» عرب سعودی بیش نبوده و نیستند، یک مشت شکم گنده قاچاقچی مواد مخدر، دزدان معادن کشور که به هوای وصال حوران بهشتی بمی را در بدن شپشی خود تعبیه کرده، در بین مردم، اعم از زنان، مردان و کودکان رفته و خودکفانی میکردند (یکی از صدرنشینان این گروه فاسد باری گفته بود که همه مردم افغانستان مستحق کشتن بودند). او مکاتب را آتش زد و شاگردان خردسال را به

جرم درس خواندن به گلوله بست. هر که شمه بی از شرافت در وجودش
باقیست، باید طالب را مقهور و محکوم تاریخ بداند»

از آن دم که دیگر تیر مومند به سنگ خورده بود، باید به سلاح قدیم و بیهوده هائی توسل می جست که
از سالیانی توسط حلقات معلوم الحالی روی اهداف پلید و ناپاکی دامن زده میشدند. او از آن انباشته ها
بهانه «دانشگاه» در برابر «پوهنتون» را عنوان کرد و از آن پس از لای نوشتار پارسی (ایرانی) بر
رقم مصطلحاتش افزود و همه را بلادرنگ به پای این قلم و زبان دری بست.

کوتاه سخن اینکه بزودی دریافتم که تنها این من نبودم که هدف حملات او قرار گرفته بودم. یک سیر
اجمالی در لابلای سایر نوشته های او در پورتال آریانا افغانستان به آسانی نشان میداد که کسان دیگری
نیز از چشیدن طعم ناسزاگویی های وی بی نصیب نبوده اند.

این قلم در یکی از آن نبشته هایم تحت عنوان «واژه ها تازه نیستند» برای مومند و و آن دیگرانی با اسناد
و مدارک روشن ساختم که آن واژه ها تازه نیستند، بلکه همگی همواره و در طول زمانها بخشی از زبان
و فرهنگ مردمان این مرزوبوم را تشکیل میدادند. اما متأسفانه او کمتر شنید و بیشتر تازید. تا اینکه
شخص دیگری از همان جمع بنام خلیل الله معروفی خمیازه کشان هجو نامه زشتی به وکالت مومند
نوشت. او که نه تنها او کاری به نفع مومند نکرد، بلکه «خودستایی، خودمهوری» و میزان خبرت اندک
خود را نیز به نمایش گذاشت.

حال بر گردیم به آنچه آقای «قیس کبیر» که برای یک مدت افتخار دسته بندی و تفسیر برخی از مصادر
زبان دری برای قاموس کبیر شان را داشتم، نخست به عنوان تبصره در ستون «نظرخواهی» و سپس
در مقاله ای تحت عنوان «عربی زدایی در زبان دری/ فارسی» در همان وبسایت چه گفته و چه نوشته
بودند:

ایشان با این عبارات آغاز کرده اند:

«اگرچه انتظار جواب معروفی (نام شخصی که در بالا از آن تذکر رفت) صاحب را داشتم، چون جواب
نرسید، کوشش میکنم به محترم آریا (این قلم) جوابی بدهم، شاید مورد قبول شان گردد.

بلی آریا صاحب، نظر تان معقول است که خداوندگان زبان و ادب در آنوقت کلمات(ی) را به کار
میبردند که در آن مقطع زمانی حتماً مشروعیت خود را داشتند ولی بعداً تعدادی از آنها با لغات و

اصطلاحات تعویض شدند که زیادت‌تر در جغرافیه و جامعه افغانی ما مشروعیت یافته اند». از این متن چنین پیدا بود که شاید چیزهایی برای او گفته یا نوشته باشم و او در پاسخ به من آنها را نگاشته است. اما تا آن زمان در مورد چیزی برای آقای کبیر نوشته بودم و هر آنچه بود به احتمال از مکالمات ایشان با یکی از آنهائی بود که در بالا نام گرفته شد.

ایشان در در ادامه سخنان به ذکر نمونه هائی از «کلمات» مورد نظر پرداخته بودند که در این ذیل به جواب شان خواهم پرداخت. اما پیش از بحث بر آنها می‌خواهم از مصطلح «مشروعیت» شروع کنم و ببینیم این مشروعیت اساساً چیست و حاوی کدام معانی است و آیا میتوانیم آنرا مانند سایر چیزها در مورد زبان نیز بکار ببریم؟

لفظ مشروعیت که برای نخستین بار توسط سیسرون سیاست مدار، فیلسوف و خطیب معروف یونانی حدود صد سال پیش از میلاد مسیح به کار گرفته شد. واژه انگلیسی نزدیک به آن همانا «لیجتمیسی» است که در یک معنی مجمل آن «قانونی بود یا طبق قانون بودن» است. در اول مشروعیت را انطباق با سنن موجود و یا قانون اساسی میشناختند، لیکن پس‌انترها عنصر «رضایت» نیز به معنای آن افزوده شد. این رضایت پایه های اساسی و لازمه فرمانروایی ها را تشکیل داد و مفهوم مشروعیت را به گونه عام بیان کرد. چنانچه «مکس وبر» باری گفته بود: «قدرت فقط وقتی مؤثر است که مشروع باشد».

به طور کل مشروعیت به قانونی بودن و اصالت شی گفته میشود، یا به وضعیت فرزندی که از پدر و مادرم‌تأهل متولد میشود. وقتی سؤال میکنیم که آیا چیزی حلال یا مجاز است، این در واقع به زیر سؤال بردن مشروعیت یک عمل یا یک کار است.

از این منظر به زبانی مشروع گفته میشود که گفتگوهای دوامدار میان اعضای یک جامعه و ایدیولوژی های مسلط بر آن قدرتی را در ید او گذاشته باشد. به طور مثال یک زبان قانونی میتواند زبانی باشد که به عنوان زبان رسمی در یک حوزه خاص به طور مثال یک حوزه آموزشی نهادینه شده است.

حالا اگر ادعا میکنیم کلماتی در یک مقطع زمانی مشروعیت داشتند اما بعداً برخی از آنها با کلمات دیگری جاگزین شدند، در واقع از حقیقت مشروعیت دور رفته ایم. به این معنی که هیچ عامل دیگر بیشتر از استعمار نمیتوانست در جاگزینی کلمات نقشی داشته باشد. یعنی هرگاه فرزندی از پدر و مادر متأهلی که شرعاً به یکدیگر تعلق داشته اند، متولد شده است، دیگر هیچ عاملی نمیتواند مشروعیت آن فرزند را تردید کند، مگر اینکه هویت او را محو کنند. همین سان هرگاه زبانی به طور گسترده در یک

مقطع زمانی در یک جامعه از نتایج توافقات میان اعضای آن، انگاره ها، چگونگی افکار و آرزوهای باطنی (رضایت ها) بمیان آمده و در طی زمانها گسترش یافته است، دیگر هیچ عاملی بجز «استعمار» نمیتواند مشروعیت آنرا زایل کند. بنابراین هرگاه گفته شود آنها (کلمات) زمانی مشروعیت داشتند اما بعد ها جاگزین و عوض شدند، یا مشروعیت شان را از دست دادند، باید عوامل آنرا نیز ذکر کنیم، عواملی که غیر از اجبار را، هرگاه وجود دارند. زیرا طوری که مکس وبر گفته بود، «یک شی (قدرت) فقط وقتی مؤثر است که مشروع باشد».

حال به استفاده از واژه های اصیل دری که جملگی در آثار خداوندان زبان دری دیده میشوند می پردازیم:

انقلاب فرهنگی ای که پس از تقریباً دوصد سال سلطه استعماری عرب بر خطه آریانای قدیم (یا چیزی که به اصطلاح به نام خراسان شناخته شده) رخ داد این مجال را که مردم به احیای زبان و تا حدودی هم فرهنگ شان بپردازند مهیا ساخت. زبان و فرهنگی که از سده هائی در میان شان نهادینه شده بود. این زبان در هر حال فرآیندی از توافقات، افکار و رضایتهای باطنی کتله های انسانی ای بود که به رشد شان ادامه میدادند. بنابراین اگر آنها را با کلمات و مصطلحات یک زبان استعماری که سده ها قبل رخت بر بسته بود جاگزین میکنیم در حقیقت خود با دستان خویش یوغ یک استعمار مضحل را بر گردن فرهنگ و زبان خویش میگذاریم.

من در مقاله ای که تحت عنوان «واژه ها تازه نیستند» که در وبسایت آریانا افغانستان به نشر رسید، متذکر شده بودم: «یکی از چیزهائی که زبان دری را از بسیاری زبانهای امروزی متمایز میکند، پایداری این زبان در طول زمانی نسبتاً طولانی است که کمترین تغییر را در کالبد خود پذیرفته است، طوری که خبرگان زبان دری میتوانند یک قطعه نوشتار از ۹۰۰ میلادی را بخوانند و با مشکلات بسیار کمتر نسبت به مشکلات یک انگلیسی زبان در خواندن متون زبان خود مواجه شوند. اما برخی واژه در این زبان در طول زمانها با واژه های عربی جاگزین شدند که سلاست روانی ماهوی زبان از آن آسیب دیده است. از اینجا در برابر خبرگان سؤال اینکه آیا میتوان واژه های باستانی زبان را زنده کرد قرار گرفت، که البته پاسخ به آن همیشه در برابرشان بود، یعنی از هر نگاه شرایط اینکار آماده بود و آن متون و چامه هائی بود که خداوندان زبان دری چون میراث ارزشمندی از خود برجا گذاشته بودند. این متون سوای ارزش هنری و اخلاقی شان

بخشی از بهترین جاگزین ها را برای واژه های عربی ای میساختند که هضم و ادای شان همیشه برای یک دری زبان دشوار بود».

بنابر این هر نوع کوشش در جهت محو واژه های دری تحت هر عنوانی، در حقیقت کوشی است در راستای سلب حقوق و محو هویت فرهنگی یک کتله عظیم جمعیت این کشور. واژه ها همیشه وجود داشتند، آنها تازه و ابداعی، یا مربوط به همسایگان ما نیستند. (البته نمیتوان از برخی مشترکات فرهنگی ما را با همسایگان از چشم انداخت - در طول سلطه عربها ما جداً سرنوشت با مشترکی با یکدیگر داشتیم و هر دو از ناحیه آن آسیب های فراوانی دیدیم). هدف ما عرب زدایی نیست. اینکار دیگر ممکن نیست، حد اقل برای یک مدت طولانی. اما نگهداری و رشد زبان خودی از واجبات و شرط حفظ هویت ماست. مهاتما گاندی باری گفته بود: «من نمی خواهم از هر کناره خانه ام دیواری کشیده شود و پنجره هایم بسته شوند، بلکه می خواهم که فرهنگ همه سرزمین ها تا حد امکان آزادانه پیرامون خانه ام بوزد. اما نمی خواهم توسط هیچیک شان پاهایم به فنا رود». ما حاضر نیستیم تاریخ را از سر تجربه کنیم و این مجال را برای دستانی که باز هم با همان حربه تهدید و تبلیغ و تعصب بر زندگی فرهنگی ما شبخون بزنند فراهم کنیم. آنهایی که با ترویج اصطلاحات کوچه بازاری ای و گذاشتن عناوین و القاب ابداعی و غرض آلودی چون، «زبان دری کابلی» آنرا محدود و منحصر به یک شهر یا یک محله میسازند، در حقیقت دری زدایانی اند که بسوی طالبان چون حلول ستاره بخت خود می نگرند. هرگاه ما کاری نکنیم و جلو این کوچک شمردن ها و مختصرسازیهها را نگیریم، یقیناً که در حق خود و فرهنگ خود جفای بزرگی کرده ایم.

هدف آنها ساختن یک جامعه تک هویتی است. از اینرو به گسترش و شکوفایی زبان دری چون سدی در برابر خود نگاه میکنند، این کاری بود که استعمار در بسا کشورها و از جمله هندوستان انجام داد. بلی، «قبیله گرایی یک آفت بزرگ اجتماعی است» آفتی که از استعمار برجا مانده است. قبیله گرایان انزوا پسندانی هستند که ذاتاً مخالف وجود هرگونه امکان زندگی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی سایر اقوام و قبایل و اقوام در کنار خود هستند و این خصیلتی است که از بطن استعمار تولد شده است. آنها مدام در تکاپوی دشمنان قبیله خود هستند، هرگاه دشمنی هم وجود نداشت، او آن را برای خود خلق میکند تا هرچه بیشتر موجودیت خود را به صفت یک موجود برتر به رخ دیگران بکشد. او از اغراق در این کار شرم ندارد چون کود قبیله به طور مداوم و به موازات طول عمر در رشد هرچه بیشتر این سلوک در او فرو گذاشت نکرده است.

او به سختی در تلاش برای توجیه و تفسیر کلمات و اسامی مناطق و روستا هاست تا ثابت کند که آن کلمه و و نام برخاسته از فرهنگ و زبان اوست. همینکه در اینکار توفیق یافت، علامت مالکیت خود را که بیشتر زبان اوست روی آن نصب میکند. اینکار از انگیزه فطری او برای گسترش قلمرو سر چشمه می گیرد و حتی اگر به طور خشونت آمیز و با هزیمت و کوچ اجباری سایر قبایل انجام داده شود. از آنجا که یک قبیله گرا تمایل چندانی به اعتراف به حقوق دیگران و بویژه حقوق اقلیت ها ندارد، تاریخ را فقط تا جایی قبول دارد که وجود فیزیکی او را در قلمرو خاصی انکار نمی کند. یک قبیله گرای افراطی در اساس فاقد هویت ملی است، او به ملیت خود بعد از قبیله خود نگاه میکند، آن هم فقط در صورتی که نخست قبیله خود را به خود به ملیت مسلط و مقتدر تبدیل کند و در اینکار تا زمانی به جلو می رود و جبراً توسط مرزهایی از همسایگان خود جدا شده باشد.

دوکتور «حمیدالله مفید» در مقاله ای تحت عنوان «چگونه زبان دری/ فارسی دیوان و اداره دولتی به تازی یا عربی برگشت؟» مینویسد:

«تا دوران هشام بن عبدالملک اموی (۴۱ تا ۹۵ هجری قمری) تمام دیوان شمارش یا محاسبات دولت اموی به زبان دری/ فارسی به دبیره پهلوی بود.

هنوز خط یا دبیره ۲۹ حرفی عربی یا تازی اختراع یا ساخته نشده بود... در دوران فرمانروایی حجاج کار های دفتری و دیوانی به (زادان فرخ) فرزند (پیری) سپرده شده بود و وی ارقام و آمار و فرمانهای کشوری دفتری را به زبان دری/ پارسی می نوشت.

در همان زمان زادان فرخ مردی به نام صالح بن عبدالرحمان مولای بن تمیم را که پارسی و تازی را خوب میدانست برای یاری به خود به حجاج معرفی کرد و او را به خدمت گماشت. روزی صالح به زادان فرخ گفت:

بخدا اگر بخواهم حساب را به تازی برگردانم باسانی میتوانم. زادان فرخ او را از این کار منع کرد و گفت با این کار ننگ جاودانه را برای خود مخر.

چندی بعد زادان فرخ کشته میشود و صالح داستان را به حجاج باز گو میکند و حجاج دستور میدهد تا دفتر و دیوان به زبان عربی برگردانی شود.

مردانشاه فرزند زادان فرخ (از دید من) به صالح میگوید: « ریشه ات کنده باد که ریشه زبان پارسی کندی».

پس از آن حجاج بن یوسف متوجه زبان عربی میشود و دستور میدهد تا تمام آثار به زبان پارسی جمع آوری، حریق و نابود گردد.

او همچنان ۸۰ هزار دانشمند و کاردان خوارزمی را نیز قتل عام میکند و دستور میدهد تا تمام آثار زبان خوارزمی را نابود و از میان بردارند.

زبان خوارزمی، زبان سعیدی، و زبان خنتی در همان دوران و دوره های بعدی یا پس از آن بکلی نابود می شوند.

تنها زبان فارسی به ابتکار یعقوب فرزند لیث صفاری زنده میماند. اگر یعقوب لیث صفاری نبود نه فردوسی ای وجود میداشت و نه زبانی به نام فارسی زنده میماند.

زبان عربی تمام تمدن های نینوا، بابل، و زبان های ایلامی، فنیقی، مصری، و غیره را نابود کرد و در شرق اغلب زبان های باستانی را از میان برداشت.

این حادثه و حادثات مشابه در حقیقت همان چیزی ایست که آقای کبیر آنرا به سادگی «تعویض کلمات» میخوانند. ایشان در ادامه می نویسند که «دانشکده، دانشگاه و ...» در تضاد با مصطلحات ملی ما قرار میگیرند. مصطلحات ملی ما یعنی چه؟ یعنی مصطلحاتی که با ویران ساختن شیرازه فرهنگی و قدغن ساختن زبان نیاکان ما جاگزین شدند و امروز نیز کسانی برای دوام شان و با همان انگیزه با چنگ و دندان از آنها دفاع میکنند؟ روی واژه های عربی ای چون «ثقافت» و فرنگی ای چون «کلتور» چه عنوان می گذاریم؟ یعنی آنهایی با ذکر اصطلاحات و عبارات کوچه بازاری ای در متون مبهم و فاقد نتیجه شان تحت عناوینی چون: یک اصطلاح شیرین و نمکین کابلی ... زبان را در سر اشیب سقوط قرار میدهند، ثقافت و کلتور و حتی صد ها واژه و اصطلاح مطلقا نامانوس زبان عرب را حتی با شیوه نگارش آن در متون به اصطلاح دری خود جای میدهند. اصطلاح شیرین ... کابلی ای نیز فقط میتواند زبان دری را در محدوده و منحصر به محدود کابل، یک زبان کوچک با محدود سخنگویانی در برابر «عظمت طلبی» های تبارگرایانه ای قرار دهد که هر روز چون خوره ای او را میخورد. یعنی تعمیل یک دستور از پیش آماده شده.

نباید از این واقعیت آفتابی را که زبان دری/ فارسی زبان فرهنگی امپراتوری های بزرگی در آسیای غربی، میانه و جنوبی بوده تحت عنوان «نازایی» که معادل عربی آن «العقم» است انکار نمود. هرگاه برای العقم عربی واژه ای چون نازائی نمیتوانستیم سراغ کنیم و بکار بریم، آنوقت شاید به سادگی میشد

گفت زبان دری «العقم» است. در ظاهر این شاید یک استدلال ساده به نظر آید، اما هرگاه میتوان حکمی به آن سادگی بر نازائی زبان دری بیرون داد، آیا نمیتوان به همین سادگی آنرا مردود شمرد؟ حقیقت این است که زبان دری/ فارسی بر همه زبان های همسایه خویش، از جمله زبانهای ترکی، بویژه ازبکی و آذربایجانی، ارمنی، گرجی و زبانهای هندو- آریایی (به ویژه اردو) و پشتو اثر گذاشته است. این زبان حتی در میان کسانی که گویشور بومی آن نبوده اند، همانند ترکان عثمانی در امپراتوری عثمانی و هند در دوره گورکانیان (مغولهای هند) برای دورانی زبان رسمی و دیوانسالاری بوده است.

واژه‌های دری/ فارسی از زبان نیا هندو- اروپایی ریشه گرفته اند. زبان دری/ فارسی برای ساختن واژه‌های جدید از ریشه کلمات، به صورت گسترده، از روش‌های واژه سازی، به ویژه وند افزایی (وند تکواژ وابسته ایست که با افزوده شدن به آغاز، میان و پایان واژه ها، واژه نوینی بدست میدهد).

دری/ فارسی در واژه سازی و روش‌هایی که میتوان با آن از ترکیب وندها، ریشه‌ها، اسم‌ها و صفت‌ها واژه ساخت، بسیار قدرتمند است. اثبات شده که زبان دری/ فارسی با داشتن داشتن وندهای بسیار (بیش از صدتا) برای ساخت واژگان تازه و توانایی ساخت پسوندها و پیشوندهای خاص از اسم‌ها یک زبان پیوندی است، زیرا این زبان غالباً از اشتقاق‌ها برای واژه سازی از اسم‌ها، صفت‌ها و ریشه‌های فعلی استفاده میکند. نوواژگان نیز در دری/ فارسی همانند آلمانی و سانسکریت (و به دنبال آن بیشتر زبان‌های هندی) بطور گسترده با ترکیب ساخته میشوند که در آن دو واژه موجود با هم ترکیب میشوند و یک واژه جدید ساخته میشود. استاد محمود حسابی نشان داده است که زبان فارسی میتواند بیش از ۲۲۶ میلیون واژه بسازد.

مهمترین ابزارهایی که زبانها برای واژه سازی در اختیار دارند اشتقاق و ترکیب است. برخی زبانها از این هر دو روش سود میجویند و برخی تنها یکی از آنها را به کار می برند. دری/ فارسی از جمله زبان‌هاییست که از هر دو روش سود میجوید. منظور از اشتقاق استفاده از پسوندها و پیشوندها در ساختن کلمات جدید است. دری/ فارسی از دید ترکیبی زبانی توانا است و بیش از پنجاه پسوند در اختیار دارد که برخی از آنها را در واژه های: آهنگر، شامگاه، کوشش، آتشدان، تاکستان، نمناک، دانا، دانشمند، دربان، ماهواره، شنزار، کوهسار، دانشکده، فروشنده، هنری، هنرور، ساختمان، پروردگار، زرین، و غیره میبینیم.

(واژگان دری/ فارسی از نظر ساختمان به چهار دسته ساده (فقط یک تکواژ؛ همانند دیوار)، مشتق (یک تکواژ آزاد و یک یا چند وند؛ همانند هنرمند)، مرکب (دو یا چند تکواژ آزاد؛ همانند چهارراه) و مشتق مرکب (دو یا چند تکواژ آزاد و یک یا چند وند؛ همانند آتش‌نشانی تقسیم میشوند).

دری/فارسی بیشتر از زبان‌های عربی، ترکی، فرانسوی و انگلیسی وام واژه پذیرفته است. در برابر آن زبان‌هایی همچون عربی، ارمنی، و گرجی، و همچنین خانواده زبان‌های هندو- ایرانی و ترکی از دری/فارسی واژگان بسیاری پذیرفته اند. وام واژگان فارسی در انگلیسی و دیگر زبان‌های اروپایی نیز یافت می‌شوند.

وام واژگان عربی موجود در دری/فارسی بیشتر مربوط به اصطلاحات اسلامی میشوند. به طور کلی واژگان عربی که در سایر زبان‌های دری، فارسی، ترکی و هندی یافت میشوند به طور غیرمستقیم و از راه دری/فارسی به این زبان‌ها وارد شده اند. بررسی‌ها نشان میدهد که فیصدی واژه‌های عربی که در آثار شاعران اولیه زبان دری بکار رفته در حدود ۱۰ فیصد از واژگان آنهاست، برای نمونه سروده‌های رودکی دارای هشت تا نه فیصد واژه‌های عربی است. فیصدی واژه‌های عربی در شاهنامه فردوسی حدود دو فیصد محاسبه شده است. فیصدی وام واژه‌های عربی در زبان دری/فارسی، امروزه بسته به حوزه و نوعیت متون متفاوت است. حد اوسط فیصدی واژه‌های عربی در دری/فارسی گفتاری و نوشتاری را حدود ۱۴ فیصد برآورد کرده اند. این فیصدی در نوشته‌های سیاسی و ادبی بین ۲۴ تا ۴۰ فیصد قرار دارد.

زبان‌های مغولی و ترکی دیگر منبع وام واژگان دری/فارسی هستند. شمار این واژگان در مقایسه با عربی ناچیز است و بیشتر به عناوین نظامی، سیاسی و عشایری محدود میشود. نخستین تأثیر ترکی بر دری/فارسی در زمان حضور سربازان تُرک در سپاه سامانیان روی داد. پس از آن، در زمان فرمانروایی غزنویان، سلجوقیان و پس از حمله مغول، شمار بیشتری وام واژه‌ها از ترکی به دری/فارسی راه یافت.

در سال ۱۷۷۲ در نشست ادیبان و زبانشناسان اروپایی در برلین، زبانهای یونانی، دری/فارسی، لاتین و سانسکریت به عنوان زبانهای کلاسیک جهان برگزیده شدند. بر پایه تعریف، به زبانی کلاسیک گفته میشود که باستانی و دارای ادبیات پربراری بوده و همچنین در واپسین هزاره زندگانی خود دچار دگرگونی‌های اندکی شده باشد. دری/فارسی از نظر آثار ادبی و شمار و گوناگونی واژگان و همچنین ضرب‌المثل‌ها یکی از غنی‌ترین و پرمایه‌ترین زبانهای جهان است. از شناخته‌ترین آثار ادبیات دری/فارسی

میتوان شاهنامه فردوسی، آثار مولوی، رباعیات خیام، پنج گنج نظامی، دیوان حافظ، منطق الطیر عطار نیشاپوری و گلستان و بوستان سعدی و بسا آثار گرانبهای دیگر از سخنوران، فیلسوفان و دانشمندان را نام برد.

پیشتر گفتیم که با زوال عباسیان، زندگی فرهنگی ایرانیان جان دوباره یافت. ایرانیان پایه‌های نوزایی را در زبان خود بنا نهادند. دری به عنوان یک زبان مستقل برای نخستین بار در بلخ پدیدار شد. این گهواره نوزایی ادبی در خراسان و فرارود (افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان امروزی) بود. بنابراین واژگان فارسی در غرب به شدت از زبان‌های ایرانی شرقی، به ویژه سغدی، تأثیر پذیرفت.

چیرگی دری در زمان فرمانروایی سه دودمان طاهریان (۸۲۰-۸۷۲)، صفاریان (۸۶۰-۹۰۳) و سامانیان (۸۷۴-۹۹۹) رخ داد. گفته میشود که ابوالعباس مروزی نخستین آوازه خوانی بود که به زبان دری/فارسی آواز خواند و پس از او اشعار حنظله بادغیسی از معروفترین اشعار در میان دری زبانان بوده است. دری نو آغازین برای گویشوران فارسی امروزی تا حد زیادی قابل درک است، زیرا نحو و تا حدودی واژگان آن تاکنون نسبتاً پایدار مانده اند.

نخستین شعرها به دری در افغانستان امروزی پدیدار شدند. نخستین شاعر بزرگ دری زبان رودکی بود. او در قرن دهم میلادی در زمان اوج قدرت سامانیان شکوفا شد. اگرچه شعر کمی از او حفظ شده است، هنوز به عنوان یک شاعر درباری، نوازنده و خواننده برجسته مشهور است. از جمله آثار گمشده او حکایت‌های تبدیل به نظم‌شده *کلیله و دمنه* است.

گسترش جغرافیایی دری از سده یازدهم به بعد آغاز شد و از آن زمان به عنوان واسطه آشنایی ترکان آسیای میانه با اسلام و فرهنگ شهرنشینی درآمد. دری به طور گسترده‌ای به عنوان یک زبان میانجی فرامنطقه‌ای مورد استفاده قرار گرفت که به دلیل ساختار ریخت شناختی نسبتاً ساده آن برای این کار بسیار مناسب بود و این وضعیت حداقل تا قرن نوزدهم ادامه داشت در اواخر قرون وسطی، زبان‌های ادبی اسلامی جدیدی بر اساس الگوی دری ایجاد شدند که از آنها میتوان ترکی عثمانی، جغتایی، دوبه‌اشی و اردو را نام برد.

البته طی سده‌های اخیر، زبان دری/فارسی در نیمه شرقی قلمرو خود با تنگنا و دشواری روبرو شد، در پی تسخیر مناطق گسترده‌ای از سرزمین‌های دری زبان از سوی روس‌ها در آسیای میانه نیز، سه کانون

بزرگ زبان دری و تمدن ایرانی در منطقه، یعنی سمرقند، بخارا و مرو رو به زوال نهادند و تحت روند شدید دری زدایی روس‌ها قرار گرفتند.

با این حال، زبان دری همچنان در تاجیکستان زبان اکثریت و زبان رسمی است و در ازبکستان، ساکنان شهرهای بخارا و سمرقند همچنان دری زبانند و دری هنوز در درهٔ فرغانه و مناطق شرقی تاشکند رواج دارد. در افغانستان با آنکه سیاست‌های تبارگرایانه ای زبان دری را در مناطق دری زبان صدمات بسیار زد، اما دری همچنان زبان میانجی اصلی این کشور است.

زبان عربی برای ما یک بیگانه و «زبان استعماری» بوده و است. این واقعیتی است که به هیچوجه نمیتوان منکر آن شد. زبانی است قالبی و اشتقاقی، بدین معنا که عرب زبانان از الگوهای افعال، تفعیل، مفاعله، استفعال و... بهره میبرند و با ریختن ریشهٔ واژه در این قالبها که «باب» نامیده میشوند، واژه میسازند. برای نمونه از واژهٔ دری زمان، مشتق‌هایی مانند ازمنه، مزمن و زمن ساخته شده است که شناسایی ریشهٔ آن را دشوار میکند.

عرب‌ها شمار زیادی از واژه‌های دری/فارسی را برابر گویش خود دگرگون کردند و شماری از همین واژه‌ها به وسیلهٔ ایشان و واسطه‌هایی وارد زبان دری/فارسی شد. چند نمونه از این گروه واژه‌ها «فیل»، «فردوس»، «ابریق»، «قهستان» و «کنز» هستند که به ترتیب از واژه‌های دری «پیل»، «پردیس»، «آبریز»، «کوهستان» و «گنج» ساخته شده‌اند. عربی سازی شمار دیگری از واژه‌های دری و راه یافتن آنها را به زبان دری پیچیده تر کرده است. یکی از نمونه‌های آن واژهٔ «جناح» است که در زبان دری/فارسی کاربرد حقوقی دارد. این واژه از مفرد کردن واژهٔ «جناح» ساخته شده است، اما «جناح» خود معربی (عربی شده ای) واژهٔ دری/پارسی «گناه» است. واژگانی مانند «پهلوان» و «مهرجان» در عربی نیز برگرفته از واژگان دری هستند. واژه‌هایی مانند برنامه (برنامج)، فیروز، تنور، خندق، قنایه، قلعه (کلات)، منجیق، اسفناج، دیوان، برزخ، بلبل، حنا، یاسمین، سرو، عدس، شهی، آجر، گچ (به عربی جص)، خنجر (برگرفته از واژهٔ خونگر)، طربوش (بر گرفته از سرپوش) از دری/پارسی گرفته شده‌اند. در قرآن نیز واژگان دری/پارسی فراوانی راه یافته است که در حقیقت پرنفوذترین زبان بر ادبیات قرآنی انگاشته میشود: دین، سراج (برگرفته از چراغ)، جند، سجیل (بر گرفته از سنگ گل)، نمارق (جمع واژهٔ نرمک به معنی بالش)، وزیر (از وچیر پهلوی)، مسک (از مشک پهلوی)، عفریت (از آفرید). از دیگر واژه‌هایی که از دری/پارسی به عربی رفته‌اند میتوان به: هندسه (برگرفته از اندازه / هندچک)، محراب (برگرفته از مهراب) و مسجد (برگرفته از مزگت) اشاره کرد.

حالا که توانستم بر گوشه های از مشروعیت روشنی انداخته و چیزهایی در مورد تداخل زبان دری/ پارسی در زبان عربی بگویم و تا حدودی اینرا که چه دسایسی میتوانست تحت عنوان مشروعیت علیه زبان توده های انسانی عمل کنند بیان کردیم. در این ادامه نخست به تعاریف مختصری از برخی مشخصات زبان و به ویژه، «واژه» می پردازیم که بخشی از نقاط عطف توجه ما را در این مبحث تشکیل میدهد.

واژه از ریشه اوستائی وچ (گفتن) برگرفته شده است، در سانسکریت نیز وچ به معنی سخن گفتن است. در لهجه زرتشتیان نیز «واجه» به معنی «کلمه» عربی آمده، پس واژه مدت ها پیش از آنکه عرب ها آن را با کلمه جاگزین کنند، وجود داشته است.

«همیشه بین واژه ها و مصطلحات باید تمایز گذاشت. اصطلاح خود ماخوذی از «تازی» است و در زبان علما و دانشمندان، «اصطلاح» لفظی است که جمعی برای خود وضع کنند، یا معانی است برای لفظی غیر از معنای اصلی و معنای موضوع آن. یعنی کلمه ایست قراردادی در میان طایفه ای از قومی که نزد شان حاوی معنی خاصی است. بنابر این «اصطلاح» از «واژه» متفاوت است. واژه را اصطلاح خواندن و برعکس آن اشتباه است. اما به نظر این قلم آوردن اصطلاح «اصطلاح» قبل از بکار بردن اصطلاح در یک نبشته ضروری است. اینکار به خواننده حالی میکند که نویسنده خود میدانسته است یک اصطلاح را در عوض اسم یا فعل بکار برده است».

شیخ بهایی در کشکول می نویسد:

غزالی در یکی از رسائل خویش گوید: برآن کس که خواهد تفسیر قرآن کند، شایسته است که از هفت دیدگاه بدان بنگرد:

اول - از دیدگاه واژه و جوهر لفظ.

دوم - از دیدگاه استعارات و کنایات.

سوم - از دیدگاه نحو.

چهارم - از دیدگاه انتظام واژه های مفرد و عبارات و حالات آنها آن گونه که در علم معانی مورد بحث است.

پنجم - از جهت عادات عرب در ضرب المثل ها و محامداتشان.

ششم: از جهت رموز حکیمان متأله.

هفتم: از جهت کلام صوفیه و مقصد هایشان.

باید گفت غزالی یا ابی حامد بن محمد الغزالی الشافعی بین ۴۵۰ - ۵۰۵ هجری قمری در توس که بخشی از خراسان بود زندگی می کرد. بنابر این «واژه» تازگی ندارد.

جهاندار دهقان یزدان پرست
چو بر واژه برسم بگیرد بدست
نشاید چشیدن یکی قطره آب
گر از تشنگی آب بیند بخواب
فردوسی

چیز دیگری که آن دوست ارجمند بر آن انگشت گذاشته بود «ویژه» است.

ویژه همانطوری که تذکر رفته است در زبان عربی اختصاصی، خاص، خاصه، مختص، مخصوص، خالص، مشخص، خصوصی، بخصوص، اخص، استثنایی... معنی دارد. اما در زبان دری میتواند جاگزین همه آنها شود و در خود زبان دری به، یگانه، برگزیده، سره تک و سچه نیز گفته میشود و نمودهائی چون ویژه، ویژگی و بویژه را اختیار کند که بستگی با جمله مورد نظر دارد.

این واژه در ادب دری گذشته دیرین دارد که در اینجا تنها به ذکر یکی دو تا از نمونه های آن اکتفاء میکنیم:

برون رفت با ویژه گردان خویش
که با او یکی بودشان رای و کیش
سوی کشور هندوان کرد رای
سوی کابل و دنبر و مرغ و مای
فردوسی

نشگفت هنر زان گهر ویژه که او راست
چونین هنر و فضل ز چونین گهر آید
گر سایه دستش بجز برفتد از دور

چون جانوران جنبش اندر حجر آید

فرخی سیستانی

در تاریخ سیستان که کتابی است از سده های پنجم تا هشتم به نگارش نویسندگان نامعلومی و در آن داستان‌ها و اطلاعات ارزشمند تاریخی ای آمده که در نوشته‌های دیگر دیده نشده، از جمله ماجرای سرودن نخستین شعر و شاعران پارسی گوی دربار یعقوب لیث صفاری که چنین است:

پس شعرا (بعقوب) را شعر گفتندی به تازی:

بمُلک یعقوب ذوالأفضال و العُدَد

قد اکرم الله اهل المصر و البلد

... چون این شعر برخواندند، او عالم نبود، درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت: چیزی که من درنیامم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن ایشان به رود بازگفتندی، بر طریق خسروانی، و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند، شعر میان ایشان به تازی بود و همگان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی، مگر حمزة بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست. شعرای او تازی گفتند و سپاه او بیشتر همه از عرب بودند و تازیان بودند، چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمد بن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان، خاصه و عام

بنده و چاکر و مولای و سگبند و غلام

در آن بالا از شاهنامه و فردوسی نیز سخن به میان آمد:

شاهنامه اثر حکیم ابولقاسم فردوسی توسی حماسه ایست منظوم که بر حسب دست نوشته های موجود در برگیرنده ۵۰۰۰۰ بیت تا نزدیکتر به ۶۱۰۰۰ بیت و یکی از برجسته ترین سروده های حماسی جهان است که سرایش آن دست کم سی سال کار پیوسته این سخن سرای نامدار است.

هنگامی که زبان دانش ایران زمین عربی بود، فردوسی با سرودن شاهنامه با ویژگی های هدمندی که داشت زبان دری/ پارسی را زنده و پایدار کرد. فردوسی هنگامی شاهنامه را سرود که زبان دری/پارسی دچار آشفتگی بود و او از ماندگار شدن این آشفتگی و افزون آن جلوگیری کرد. فردوسی در سرودن شاهنامه از زبان دری که او را پارسی سره نیز گویند بهره گرفت.

پس آنانی که میخواهند از اصالت زبان دری بکاهند، اهمیت آنرا زایل کنند و آنرا در حد زبان یک شهر یا محله نزول دهند و معرفی کنند ناروای بزرگی را در حق مردم و فرهنگ شان مرتکب میشوند. اگر یعقوب لیث صفار نمیخواست شعر تازی برای او بخوانند و محمود غزنوی فردوسی را مامور نوشتن شاهنامه ساخت همه به دلیل آن بود که هریک میخواست استعمار و اثرات آنرا از وجود جامعه و فرهنگ و زبان او پاک کند. اما دریغا که هنوز هم آرزوی یعقوب لیث صفاری و ماموریت فردوسی به سرانجام نرسیده است.

پایان

منابع:

Hanson, Lars, and Christiane Bulut. 2006. Turkic-Iranian contact areas: historical and linguistic aspects. Wiesbaden: Harrassowitz.

دانشنامهٔ ایرانیکا - بهمن ۱۳۹۹ "PERSIAN LANGUAGE i. Early New Persian"

Jackson, A. V. Williams. 1920. "Early Persian poetry" from the beginnings down to the time of Firdausi. New York: The Macmillan Company (Public Domain)

«بررسی ارتباط ساخت‌های اشتقاقی و رده بندی زبانی»، «زبانی در پدیده دوزبانی»
فصلنامه زبان و ادب پارسی . سید بهنام علوی مقدم (پی دی اف ۷ بهمن ۱۳۸۸)

«اهمیت زبان فارسی در عصر دهکده جهانی»، همشهری آنلاین (۲۲ آبان ۱۳۸۵)

«زبان فارسی زبانی اشتقاقی است» ، خبرگزاری کتاب ایران (۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۰)

(توانایی زبان فارسی)

«توانمندی زبان فارسی در برابر زبان تازی»

Fareian.com

«واژه سازی»- مجله «نشر دانش» سال هجدهم، بهار ۱۳۸۰ شماره ۱.

«واژه شکن فارسی» - پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران (بهمن ۱۳۹۹)

"FĀRESĪYĀT – Encyclopedia Iranica". Iranicaonline.org.12 /15/ 1999-

"ARMENIA AND IRAN iv. Iranian influences in Armenian Language". Retrieved 2 January 2015.

"GEORGIA v. LINGUISTIC CONTACTS WITH IRANIAN LANGUAGES". Retrieved 2 January 2015.

«فرهنگ واژگان فارسی در انگلیسی، تبادل فرهنگ ها و فرهنگ معاصر» احمد میرفضائیلیان
(۱۳۸۹)

Namazi, Nushin (24 November 2008). "Persian Loan Words in Arabic". Retrieved 1 June 2009.

Davis, Richard (2006). "Persian". In Meri, Josef W.; Bacharach, Jere L. (eds.). *Medieval Islamic Civilization*. Taylor & Francis. pp. 602–603

Lazard, Gilbert (1971). "Pahlavi, Parsi, Dari: The language of Iran in according to Ibn al-Muqaffa". In Frye, R.N. (ed.). *Iran and Islam. In Memory of the late Vladimir Minorsky*. Edinburgh University Press.

Classe, Olive (2000). *Encyclopedia of literary translation into English*. Taylor & Francis. p. 1057. ISBN 1-884964-36-2.

Lambton, Ann K. S. (1953). *Persian grammar*. Cambridge University Press.

John R. Perry, "Lexical Areas and Semantic Fields of Arabic" in Eva Agnes Csato, Eva Agnes Csato, Bo Isaksson, Carina Jahani, *Linguistic convergence and areal diffusion*

L. P. Elwell-Sutton: ARABIC LANGUAGE iii. Arabic influences in Persian literature.
In: Encyclopedia Iranica, Vol. 2 December 15, 1986

John R. Perry, "Lexical Areas and Semantic Fields of Arabic" in Eva Agnes Cato,
Eva Agnes Csato, Bo Isaksson, Carina Jahani, Linguistic convergence and areal
diffusion: case studies from Iranian, Semitic and Turkic, Routledge, (2005)

The role of Azeri-Turkish in Iranian Persian, on which see John Perry, "The
Historical Role of Turkish in Relation to Persian of Iran", *Iran & the Caucasus*, Vol.
5 (2001)

Xavier Planhol, "Land of Iran"- Encyclopedia Iranica